



۲۰۲۰/۱۰/۰۶

داوود مومند

دزدی و سرقت بزرگ ادبی و تاریخی غبار

شاغلی سیستانی در یک کتاب خود تحت عنوان «یک نگاه انتقادی بر تاریخ غبار، افغانستان در مسیر تاریخ» نشر دوم افغان جرمن آن لاین که یک کاپی مکمل آن را در دسترس دارم، پرده از دو سرقت یعنی سرقت ادبی و سرقت تاریخی غبار برداشته که کاری است شرافتمندانه.

من این دو سرقت مذکور را به قلم شاغلی سیستانی تحت عنوان «جعل تاریخی» با ذکر صفحات آن از کتاب مذکور نقل نموده تا بار دیگر موصف مرا متهم به دروغ گفتن نسازد. سرقت ادبی مندرج صفحات ۲۸ تا ۳۲ میباشد. نخست سرقت ادبی از قلم شاغلی سیستانی:

نکته تعجب انگیزیکه در تاریخ نویسی مرحوم غبار، در پهلوی فقدان نشان دادن مآخذ، میتوان دید این است که گاهی گفته ها و نوشته های دیگران را به شیوه خاصی در حق دوستان و خویشاوندان خود رقم زده است. او این کار را حتی در کتاب (افغانستان در مسیر تاریخ) بکار برده است. به یکی دو نمونه از این روش کار او که حکم جعل تاریخی را دارند در تاریخ او توجه میکنیم. نمونه اول:

در پایان جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ (صفحات ۸۳۵ - ۸۳۶) یک متن بسیار عالی با محتوای بلند اجتماعی-سیاسی که در شیوایی بیان و روانی کلام حتی از ادبیات آقای غبار هم در سطح بالاتری قرار دارد، جلب توجه میکند. مرحوم غبار وانمود می نماید که آن متن بلند و شیوا را یک نفر کندک مشر به نام محمد یعقوب خان نوشته و از زندان برایش فرستاده است و او هم آنرا درج تاریخ خود نموده است تا هم وطنان ما آن را بخوانند و از ادبیات عالی و تصویری که از وضع رقتبار جامعه و رژیم استبدادی وقت در آن انعکاس داده شده، آگاهی یابند و احیاناً بر نویسنده آن شاد باش و آفرین بخوانند.

بدون تردید آنانی که از ذوق ادبی بهره ور اند، شاید بیشتر از یکبار آن متن را بخوانند تا ذوق ادبی و استعداد نویسندگی خود شانرا از آن مایه ببخشند.

اما سؤال درین جاست که این چگونه کندک مشری بود که در تمام عمرش فقط یکبار نوشت؟ ولی از همه نویسندگان و قلم بدستان ما بهتر نوشت؟

آن متن زیبا و شفاف را یک بار دیگر در زیر اقتباس و با هم میخوانیم و سپس به چگونگی اصلیت آن خواهیم پرداخت، زیرا فکر میکنم برای خواندن این متن شاید نزد بسیاری از خوانندگان عزیز، تاریخ مرحوم غبار نباشد.

«من در اقیانوس بدبختی محکوم بفناستم. فریاد و ناله، دشنام یا التماس، بغض یا محبت، کوشش یا سستی هیچکدام مانع غرق شدن من نخواهد شد. من محکوم به عذاب استم. درین باتلاق متعفن لحظه به لحظه فروتر میروم. شیون من به جای نمیرسد و ناله ام دلی را متأثر نمی گرداند. هرکسی در اطراف من در این منجلاب پر از تیغه های زهرآگین و گزنده های کشنده، غوطه ور است. و همه همدرد و همبند منست. هریک با نحوه خاصی به این عذاب دست به گریبان است.

همه با ناله و ضجه آرزوی مرگ مینمایند و در عین حال از مرگ هراسانند. با آنکه حتی برای لحظه ای هم طعم شیرین زندگی را نچشیده اند.

در این جهنم که من می زیم، نور و هوا وجود ندارد. نعره و فریاد از نزدیک ترین مسافتی شنیده نمیشود. تشنجاتی که روح ما را شکنجه مینماید از کوتاه ترین فاصله یی دیده نمیشود. سکوت و ظلمت بر این قبرستان وسیع حکمفرماست. این سکوت و ظلمت لایتناهی به قدری وحشت آور است که آلام دیگری در برابرش ناچیز است. ترس و وحشت سرپای ما را گرفته، بدبینی و بدگمانی بالای سر ما خیمه افراشته، دیگر از سایه خود بیمناک و از برادر خود بدگمانیم. همه از هم و با هم رنج میبریم. همه با هم و از هم می ترسیم. همه از هم و با هم فریاد میکشیم. همه از هم با هم ناراضیم. همگی از هم متنفر و بیزاریم ولی همگی با هم این جهنم واقعی را به وجود آورده ایم! راستی و درستی، وطنخواهی و نوع پروری کلمات متداوله ماست. ولی در عمل جز ترس و کینه، رنج و بد بختی حاصلی نداریم. آنچه در محیط ما وجود دارد برای تشدید شکنجه و افزایش رنجهای ماست. علمای علام از عمل نیک محروم است. پاسبان دزد است. قاضی راشی است. دولت هم دشمن جان ماست. فرهنگ، کانون جهل و فساد گشته، و عدلیه، مرکز ظلم و قساوت، همه میدانیم و همه آهسته این قضایا را صحبت مینمائیم. با وجود آن به متعالمان و ملا نمایان احترام میگذاریم. از پاسبان میترسیم، به قاضی التماس میکنیم، از دولت انتظار شفقت و مساعدت داریم و برای دفع ظلم به حکومت پناه میبریم! اما: احترام ما به عالم نمایان، ترس ما از پلیس، التماس ما به قاضی، داد خواهی ما به حکومت و عدلیه همه ریا کاری و دروغ است و دعای علما، تحفظ پلیس، عدالت قاضی از آن دروغ تر است. دروغ آتش هیزم جهنم ماست. دروغ ماده اولیه این کارخانه رنج و غذاب است. دروغ محصول تمام نشدنی این مزرعه آفت و الم است. آری، دروغ تخم پر حاصلی است که لاینقطع در سرزمین بلا کاشته شده و میوه آن بر خرمن کینه و عداوت، تنفر و بد بینی افزوده میروند. دروغ کانسرت شیاطین و آهنگ عزایی است که در سر تا سر این قبرستان نواخته میشود. دروغ سرود جهنمیان است. زندگی ما چیست؟ در میان شعله های جهنم می خندیم، گریه میکنیم، می ترسیم، مایوسیم، امیدواریم، میروئیم و نمو میکنیم، گل میدهیم و پژمرده میشویم. لیکن لهیب این آتش سوزنده ابدیست، مگر نسل های آینده ما نیز در این جهنم برای ابد خواهد سوخت. اصلاً زندگی ما به معنی حال وجود ندارد. زندگی ما به فردا، احاله میگردد. و ما به فردا علاقه مندیم. فردایی که امروز نمیشود و در پی خود فردای دیگری دارد. با وجود آن این فردا مرجع امید ماست. فردا آهنگ یکنواخت و تنها آهنگ امید بخشی است که در سراسر جهنم ما طنین می اندازد. فردا سود دایمی ماست. فردا نان خوهم خورد، فردا دفع ظلم خواهد شد، فردا آلام و مصائب کمتر خواهد شد. فردا دژ خیمان ما دست از شکنجه و تعذیب ما خواهد کشید. فردا صدای شلاقی که استخوان های ما را خورد میکن، شنیده نخواهد شد ما منتظر این فردا استسیم...»

این متن شفاف و آهنگ دار در عین حالیکه بیانگر شرایط و اوضاع ناگوار جامعه ماست، چنان گیرا و دلپذیر است که تا کنون کمتر کسی متوجه نویسنده اصلی آن شده است.

آن کندک مشر مرحوم اصلاً خسر بره مرحوم غبار بوده و در واقع نه نویسنده بود و نه هم شاعر. ونه چنین متنی را نوشته میتوانست و نه هم در زندان به کسی اجازه مطالعه کتاب و مجال نوشتن چنین موضوع مهم و خطرناکی میسر بود.

این نوشته از نویسنده توانمند ایرانی «محمد مسعود» است که از کتاب «گل‌های که در جهنم میرویند» او، مرحوم غبار اقتباس و بنام خویشاوند خود (محمد یعقوب کندک مشر) ثبت تاریخ خود نموده است.

«لعنت الله علی الکاذبین- مومند»

نمونه دوم:

به منظور جلوگیری از طوالت کلام از نمونه دومی که شاعلی سیستانی در مورد غبار درج کتاب خود نموده منصرف شده، به نشر مطلب شاعلی سیستانی در مورد دزدی و سرقت معلومات تاریخی غبار از علامه کاتب هزاره میپردازم. شاعلی سیستانی یک بخش کتاب خود را به معرفی علامه حبیبی اختصاص داده که کاری است در خور تمجید و شرافتمندانه، و هم چنان به تکذیب افتراء بچه غبار، حشمت خلیل نام و شخص غبار در صفحه ۸۲ تحت عنوان (اتهام غبار بر حبیبی) پرداخته است بدین عبارت:

«وقتی که می بینیم که آن همه تلاش های علمی و آن همه جان فشانی های حبیبی در مخالفت با رژیم استبدادی حاکمه به هیچ گرفته شده و به جای آنکه غبار از او در جلد دوم تاریخ خود، بحیث یک آزادی خواه آگاه و ضد استبداد حاکمه به نیکی یاد کند، او را مورد شکوه و اتهام سبکی قرار داده واقعاً جای تأثر و تأسف است که چرا بزرگان قلم و سیاست ما در برابر همدیگر از گذشت کار نمی گرفته اند؟»

«در حالیکه علامه حبیبی در کتاب خود معنون به «رجال مهم در حرکت دوم مشروطه» با کمال شرافت و بزرگواری در مورد غبار بد سگال و کژاندیشه مینویسد: (رویهمرفته غبار در رجال سیاسی و ادبی دوره معاصر، چهره نقاد و شخصیت رادیکال دموکراسی طلب دانا و گریزی بود، که در مراحل ترقی خواهی و تجدد و حرکات ادبی و سیاسی سهم کافی داشته و در این راه به حیث فرد ترقی خواه پیشرو، رنج های فراوان و محرومیت ها دید... مومند) شرافت و بزرگواری علامه حبیبی را ببینید و کژ اندیشی و کوتاه نظری غبار را. - مومند»

شاعلی سیستانی چنین به صحبت خود دوام میدهد:

حشمت خلیل غبار، آنجا که کتاب (احمد شاه بابا) اثر دیگر پدر خود را معرفی میکند، متذکر میشود که قسمتی از مفردات نسخه یعنی فهرست مطالب آن قبل از چاپ بدسترس عبدالحی حبیبی گذاشته شده بود. بعد که حبیبی از قندهار به کابل تبدیل و دیوان اشعار احمد شاه بابا را در سال ۱۳۱۹ ش به چاپ رسانید، در مقدمه آن دیوان قسمتی از عناوین، تاریخ تولد، مسقط الرأس، عمر، جلوس، تعمیرات، نشان و تشکیلات اداری احمد شاه را در مقدمه خود چاپ کرد... غبار یکبار چنین اتهامی را به حبیبی در سال ۱۳۲۲ ش در پایان مقدمه کتاب احمد شاه بابا هم بسته بود....

نباید شخصیتی چنین پرکار و حوصله مند و با صلاحیت علمی چون حبیبی را با یک اتهام غیر موجه و نا منصفانه توهین یا تخریب نماید.

« آدم های بد سگال و مغرض و احمق چون بچه غبار و غبار پرستان، باور خواهند نمود که غبار و امثال و اقران شان، شناخت بهتری از تاریخ احمد شاه بابا در مقایسه به علامه حبیبی داشته است. علامه حبیبی یک رساله خود را به ضخامت ۱۵۷ صفحه تحت عنوان تحلیل کتیبه سرخ بغلان منتشر ساختند که از قدرت و صلاحیت علمی ده تا غبار و امثالش بالاتر بود. این اثر به السنه انگلیسی، فرانسوی، جرمنی و هندی ترجمه شد و مرد قبول همه محافل علمی جهان قرار گرفت. - مومند »

شاعلی سیستانی در زمینه اتهامات بچه غبار و خود غبار چنین ادامه میدهد: میگویند از گپ گپ بر میخیزد، پس من هم میخواهم این گپ و این راز را فاش نمایم که قسمت بیشتر مطالبی که مرحوم غبار در مورد حوادث قرن نوزده افغانستان در جلد اول تاریخ خود متذکر شده است، مأخوذ از سراج التواریخ فیض محمد کاتب هزاره است.

و اگر باور ندارید هردو کتاب را باز کنید و وقایع جنگ اول افغان و انگلیس را در آن ها مقایسه کنید. حتماً ملاحظه خواهی کرد که مرحوم غبار محصول کار و خون دل خوردنهای مرحوم فیض محمد هزاره را (کت و مُت) در کتاب

افغانستان در مسیر تاریخ خود اقتباس کرده منتها با ادبیات روانتر و سبک خودش، بدون آنکه نامی از کاتب مرحوم و یا اثر او در پای صفحات کتاب خود برده باشد.»
ختم نوشته وجدانی شاعلی سیستانی.

تبصره: اگر بچه سقو، معروف ترین دزد و رهنی است که به مقام امارت کشور رسید و همچو حادثه بی شاید در تاریخ جهان سابقه نداشته باشد که یک دزد و رهن به مقام ریاست دولت رسیده باشد، میر غلام محمد غبار نیز معروف ترین نویسنده و مؤرخ است که مستند بر نوشته شاعلی سیستانی، دست به چنین سرقت های ادبی و تاریخی است. و این دلیل بزرگ زبونی و کوچکی غبار است که با آنهمه نام و نشان و دعوی علم و فضیلت و مبارزه سیاسی، دست به چنان سرقتی میزند که بعد از مرگش مایه رسوایی و شرمندگی حامیان و پیروانش میگردد. مخصوصاً سرقت ادبی او از یک نویسنده ایرانی مایه ننگ و سر افگندگی برای تمام مردم افغانستان است.

اگر یک ایرانی از دانشمندان ما بپرسد که غبار این نام به اصطلاح جاویدانی و کتابش که در نزد بعضی از مردم شما از مقام قدسیت برخوردار است، چرا و چگونه حاضر شد که به سرقت ادبی و معنوی یک نویسنده کشور ما ایران بپردازد؟

جواب دانشمندان ما چه خواهد بود؟

جز سر افگندگی و شرم و خجالت که گویا ما از خود هیچ چیز نداریم، و در واقعیت امر، گدا و مقلد علم و دانش ایران هستیم!!

غبار در مقاله ادبی مسروقه خود در مورد قباح و شناعیت دروغ و کذب مینویسد: «دروغ آتش هیزم جهنم ماست، دروغ کانسرت شیاطین و آهنگ عزایی است...» دروغ سرود جهنمیان است.

ولی غبار در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، خودش بزرگترین منادی و علم بردار دروغ و کذب و اتهام است، اوصافی که در مورد دروغ در مقاله مسروقه اش تحریر داشته در مرحله اول شامل حال خود غبار است.

زهی ضلالت و بدبختی



[برای مطالب دیگر این نویسنده، اینجا کلیک کنید](#)